بِسمِ اللهِ الرحمَنِ الرحیم

با عرض سلام و ادب خدمت دوستان، خوشحالم که در شب دیگری توفیق نصیبم شد که در خدمت شما بزرگواران باشم. ان شاءالله، گفتگوهای ما مورد رضایت وجود نازنین امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قرار گیرد.

در جلسه گذشته، به اختلاف بین شیعیان و اهل تسنن در بحث وصایت اشاره کردیم و گفتیم که شیعه معتقد است امام، از جانب خدا انتخاب شده، عصمت دارد، واجب الاطاعه بوده و دارای ولایت تکوینی و تشریعی است. عمده ترینِ این مباحث، عصمت است که به وجود خود امام بر می گردد. بر آن نیز تخصیص زدیم. در این دو جلسه ای که در خدمتتان هستم، صرفاً به ذکر آیات قرآنی، آن هم بسیار مختصر می پردازم. کل بحث امامت بسیار گسترده است و اصلاً عمده ترین بحث ما در دین، همین بحث امامت است. در حوزه امامت در شاخصه های شیعه، نصب در امامت، علم امام، عصمت امام، واجب الاطاعه بودن امام نیز مطرح است ولی ما فقط در حوزه عصمت و آیات قرآن در این زمینه به اختصار بحث می کنیم. برای توسعه اطلاعات و مطالعه بیشتر، مجموعه کتاب های «جواهر الکلام» آیت الله میلانی را توصیه می کنم. بحث ما از جلد دوم آن کتاب است.

خلاصه بحث جلسه گذشته این که به آیات بیانگر عصمت انبیا علیهم‌السلام پرداختیم. در مورد عصمت انبیا علیهم‌السلام بحث مفصل است و اینجا مجال گفتگوی ما نیست. آیات متعددی در قرآن صرفاً به عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره می کنند که دو یا سه آیه در این زمینه را مطرح کردم اما آنچه بیشتر به بحث ما مربوط می شود، آیاتی است که به عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصیای ایشان نظر دارد و به عصمت امامان نیز مربوط می شود. عمده آیات مربوط به عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصیای ایشان و اهل بیت علیهم‌السلام آیه تطهیر بود که در جلسه گذشته و در حد مجالی که برای گفتگو داشتیم، آنها را مبسوط بررسی کردیم. در این جلسه می خواهیم به سه آیه دیگر که عمده آیات مربوط به عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصیای ایشان بپردازیم. در این بحث، در کل با چهار آیه سر و کار داریم: یکی آیه تطهیر (که در جلسه گذشته بیان شد) و سه آیه دیگر که تیتروار می گویم.

قبل از ورود به بحث، لازم به ذکر است که آیاتی از قرآن عصمت هادیان الهی را به صراحت اثبات می کند. از جمله آیه ۱۸۱ سوره اعراف:

بِسمِ اللهِ الرحمنِ الرحیم
وَ مِمَنْ خَلَقْنا أُمَةٌ یَهْدونَ بِالْحَقِ وَ بِهِ یَعْدِلونَ

از خلقی که آفریدیم، گروهی به حق هدایت و به حق دادگری می کنند.

بدون تردید این آیه بر عصمت تمام هدایت کنندگان به سوی حق دلالت می کند. چون طبیعتاً وقتی کسی می خواهد دیگران را به حق هدایت نموده و بر اساس آن داوری کند، لزوماً باید دو خصوصیت داشته باشد: نخست این که حق را بشناسد تا هیچگاه در تشخیص آن به باطل نیافتد؛ و دوم این که در مرحله دانستن و حتی در مرحله اجرای آن باید عاری از خطا باشد. روشن است کسی که این دو مشخصه را نداشته باشد یا نقصی در قسمتی از آن داشته باشد، هیچ گاه نمی تواند به حق دعوت کند و به حق دادگری کند. این آیه بر عصمت همه انبیای الهی و اوصیای ایشان دلالت می کند. آیات قرآن به وضوح اشاره می کنند که کسی که قرار است هادی مردم باشد، خداوند او را معصوم قرار داده و معصوم بودن آنها را تضمین می کند.

آیه دیگر، آیه ۱۰۳ سوره آل عمران است:

وَ اعْتَصِموا بِحَبْلِ اللَهِ جَميعًا وَ لاتَفَرَقوا

همگی به حبل خداوند تمسک کنید و از گرد آن متفرق نشوید.

این آیه، از اعتصام به حبل خداوند، چنگ زدن و تمسک جستن به ریسمان خداوند حکایت می کند. این آیه هم بی شک بر عصمت همان ریسمان الهی و حبل الله دلالت دارد. ما قرار است به پیامبر اکرمﷺ و اوصیای ایشان نگاه کنیم و به آنها تمسک بجوییم و خدا این را به ما دستور داده است. اگر (نعوذُ بِاللهِ) آنها خطا داشته باشند، نقض غرض الهی می شود. این که خدا بفرماید به این افراد تمسک پیدا کنید، بعد خود آنها دچار خطا باشند! قطعاً خدا به ما دستور نمی دهد به دنبال کار غیر دینی برویم و در صورتی که خطاکار باشند، به آنها تمسک بجوییم. چون بالطبع ما نیز خطا می کنیم. پس خداوند چنین چیزی را از دعوت به دین اراده نکرده است.

آیه بعدی، آیه:

اِنما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُل قَوْمٍ هاد

است. این آیه، بر مُنذِر بودن پیامبرﷺ دلالت دارد و عبارت **«وَ لِكُل قَوْمٍ هاد»** (و برای هر قومی، هدایتگری هست) نشان می دهد که امروز که من و شما گفتگو می کنیم، برای ما نیز یک هادی الهی وجود دارد. خدا انتخاب امام و جانشین پیامبر را به عهده خلق واگذار نکرده است. بعد از بیان مقام انذار پیامبر، خداوند از وجود هدایتگر برای هر قومی سخن می گوید. انذار و هدایت دیگران، بدون برخورداری از عصمت ناممکن است. چگونه می شود کسی که وظیفه انذار و هدایت قومی را بر عهده دارد، خودش معصوم نباشد؟! باید معصوم باشد. خطاب خداوند در این آیه به عنوان «هاد» که بر اساس روایات شیعه و بعضی از روایات غیر شیعه، این کلمه به «امیرالمؤمنینؑ» اشاره دارد، نتیجه می گیریم پیامبرﷺ معصوم هستند؛ همچنین، وصی ایشان.

آیات قرآن در این زمینه بسیارند و ما فقط به تعدادی از آیات عام قرآن در خصوص عصمت پیامبرﷺ و اوصیای ایشان پرداختیم. آیه اول، آیه تطهیر بود. آیه دومی که به عصمت امامان الهی مربوط می شود و مورد بحث ما در این جلسه است، «آیه عهد» نام دارد:

وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْراهيمَ رَبهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمهُن قالَ إِني جاعِلُكَ لِلناسِ إِمامًا قالَ وَ مِنْ ذُريتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظالِمينَ

و یاد آر هنگامی که خداوند، ابراهیمؑ را به کلماتی ابتلا و امتحان فرمود و آن امتحان ها را به اتمام رسانید.

خداوند فرمود: همانا تو را برای مردم امام قرار می دهم.

ابراهیمؑ عرض کرد: و از ذریه من نیز به این مقام خواهند رسید؟

خداوند فرمود: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

آیه ذکر شده، یکی از مهم ترین دلایل شرط عصمت برای امام است. به همین علت، امامان اهل بیتؑ برای اثبات لزوم عصمت امام، به این آیه استناد و استدلال کرده اند. عالمان شیعه نیز به تبعیت از پیشوایان معصوم خود، در بحث عصمت امام به آیه استناد کرده و به بررسی آن پرداخته اند. به عنوان مثال مرحوم طبرسی درباره این آیه می نویسند:

اِستَدَل أَصحابُنا بِهَذِهِ الآيَةِ عَلَى أَن الإمامَ لا يَكونَ إلا مَعصوماً عَنِ القَبائِحِ، لِأَن اللهَ سُبحانَهُ نَفَى أَن يَنالُ عَهدَهُ الذى هُوَ الإمامَةُ الظالِمِ وَ مَن لَيسَ بِمَعصومٍ فَقَد يَكونُ ظالِماً، إما لِنَفسِهِ وَ إما لِغَيرِهِ.

اصحاب ما به این آیه استدلال کرده اند که شخص امام نمی شود، مگر این که از زشتی ها معصوم باشد. زیرا خداوند سبحان رسیدن به عهد خودش که همان امامت است، به ظالم را نفی کرده است؛ و کسی که معصوم نیست، پس به یقین ظالم است. یا به خودش ظلم می کند، یا به غیر خودش.

از جمله نکات فراوانی که از آیه فوق به دست می آید، این که امامت، به جعل و گزینش خداوند و به عهد الهی است. آنچه به بحث عصمت مربوط می شود، نفی امامت ظالم است و ارتباط این مطلب به بحث امامت، این است که امام نمی تواند ظالم باشد. وقتی نمی تواند ظالم باشد، پس باید معصوم باشد. آیات دیگر، همچون آیه تطهیر، چنین مطلبی را اثبات می کنند ولی در این آیه، خداوند به عنوان نفی کلی، ظلم را نفی می کند. اگر به کتب لغت، مانند «مفردات راغب» مراجعه کنید، در صفحات ۳۱۵ و ۳۱۶ این کتاب، «ظلم» تعریف شده است. «ظلم»، از نظر اهل لغت، به معنای «قرار دادن شیء در غیر موضوعش» است. یعنی هر چیزی که سر جای خودش نباشد. تجاوز از حق، تعدی. این ها همه از مصادیق ظلم قلمداد شده اند. آیاتی از قرآن هم، به بحث ظلم اشاره می کند. از جمله آیه ۱۳ سوره لقمان:

إن الشرْكَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ

همانا شرک، ظلمی بزرگ است.

«کفر»، پوشیدن هرگونه حقیقت است. «کافِر» نیز بر همین مبنا آمده است. خداوند در آیه ۲۵۴ سوره بقره می فرماید:

وَ الكافِرونَ هُمُ الظالِمون

مورد سومی که در مورد ظلم می توانیم بیان کنیم، افترا و دروغ بستن به خداست. در آیه ۹۴ سوره آل عمران، خداوند می فرماید:

فَمَنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظالِمونَ

کسی که بعد از اتمام حجت به خدا دروغ می بندد، پس همانا ستمکار است.

مصداق بعدی ظلم، حکم نکردن به آنچه خدا نازل کرده است، می باشد:

وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرونَ

تجاوز و تعدی از حدود الهی و ظلم به نفس نیز مصادیق دیگری از ظلم هستند. اگر دقت کنید، تمام این موارد در رفتار غاصبان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در روزهای اول بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله به وضوح مشاهده می شود. وقتی نمی توانند عصمت آن غاصبان را اثبات کنند، از امام نفی عصمت می کنند. ساختار تئوری های غیر شیعه (که در بحث **«امامت تطبیقی»**، توفیق داشتم برای شما بگویم) همین است، که بر مبنای آنچه رخ داده، تئوری می ریزند. اگر امام، خلیفه خودشان به انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده، می گویند لازم نیست پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب کند. اگر خلیفه بعدی به توصیه خلیفه قبل انتخاب شده، این را هم یک روش اعلام می کنند که خلیفه می تواند خلیفه بعدی را انتخاب کند. اگر خلیفه توسط شورا انتخاب شده، این روش را هم درست می دانند. بالاخره ما نمی دانیم خلیفه چگونه باید انتخاب شود. جالب اینجاست که به قول خودشان، خود پیامبر صلی الله علیه و آله از هیچ کدام از این روش ها استفاده نکردند. یعنی نه معرفی کردند، نه شورایی تشکیل دادند و نه هیچ روش دیگری را در پیش گرفتند. اهل سنت، طبق آنچه اتفاق افتاده (انتخاب خلیفه جدید توسط خلیفه قبلی و بدون هیچ شورا و مشورتی، تشکیل شورا با شروطی بی منطق و ...) در مورد نحوه انتخاب خلیفه، تئوری تنظیم می کنند. در مذهب شیعه، اینطور نیست و شیعه معتقد است که امام توسط خداوند انتخاب شده و بر اساس کتاب و سنت و آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر و در جای جای دوران بعثت و مدت حضورشان در مکه و مدینه بیان می فرمودند، به دیگران معرفی شده است. بحث ما در این جلسه، عصمت

است. درباره لزوم عصمت و بحث ظلم از دید بزرگانی مانند مرحوم نایینی، آخوند خراسانی و علامه طباطبایی مطالب مفیدی در همین کتاب آمده است.

ما از ظاهر آیه دوم (که اسم آن را «آیه عهد» گذاشتیم) و تفاسیر و نظر مفسران و طبق کلام خداوند در این آیه به حضرت ابراهیم‌ؑ این را استنباط کردیم که امامت الهی و هدایت مردم به فرد ظالم نمی رسد. ظلم، دایره بسیار وسیعی دارد و فرد نباید به خودش و به دیگران و در رابطه خودش با خداوند ظلم کند. پس این فرد قطعاً معصوم است که هیچ کدام از این خطاها را ندارد. چون اگر در این حوزه ها خطا داشته باشد، دیگر نمی توانیم بگوییم که او حق را به درستی دریافت، اجرا و به مردم ابلاغ کرده است. این ها مسائلی هستند که با بحث ظلم نفی می شوند.

دومین آیه محل بحث، آیه ۵۹ سوره نساء است:

بِسمِ اللهِ الرحمَنِ الرحیم

یا أَیهَا الذینَ آمَنوا أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرسولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبرﷺ و صاحبان امر خود را نیز اطاعت کنید.

این آیه شریفه، به «آیه اولی الامر» معروف است و یکی از دلایل محکم قرآنی بر لزوم عصمت است. برخی از دلایل قرآنی، از جمله همین آیه، ضمن معرفی شخص معصوم، معنای «عصمت» را هم مشخص می کنند. به عبارت دیگر؛ آیه مذکور هم در صدد تعیین کبرای قضیه است و هم در صدد تعیین مصداق این کبری است. برخی از دلایل دیگر، تنها خود عصمت را قطع نظر از مصداق بیان می کنند. اگر روایات ذیل این آیه (که به معرفی «اولی الامر» (اهل بیت‌ؑ) پرداخته اند) را مطرح کنیم، بحث در دو جهت تمام می شود. یعنی هم بحث کبرای عصمت را دارد و هم افراد و مصادیق معصوم را معرفی می کند، اما چون در اینجا بحث ما عمومیت دارد و مخاطب ما شاید غیر شیعه باشد و فعلاً روایات ما را نمی پذیرد، فقط جنبه عصمت را در آیه شریفه مورد بررسی قرار می دهیم. فعل «**أطیعوا**» به صیغه امر آمده است و به طور قطع دلالت بر وجوب دارد. زیرا مستحب دانستن اطاعت خدا و رسولﷺ بی معناست. چون از طریق آیات دیگر قرآن، به وجوب آن پی می بریم و به حکم عقل نیز می دانیم که اطاعت از خدا و رسولﷺ لازم است. از همین رو این عوامل مولوی نیستند، بلکه ارشاد به حکم عقل هستند و امر خداوند به اطاعت مطلق از هرکسی چه مولوی و چه ارشادی، بر لزوم و وجوب اطاعت از او دلالت دارد. در این آیه، خداوند به اطاعت مطلق و بی قید و شرط از رسولﷺ امر می کند، در حالی که قرآن درباره اطاعت از پدر و مادر قیدی به این صورت آورده و فرموده است:

وَ إِن جاهَداکَ عَلَی أَن تُشرِکَ بی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ فَلا تُطِعهُما

اگر پدر و مادر تو را به شرک به خدا وادار کنند، در این صورت، از آن ها اطاعت نکن.

لزوم اطاعت از پدر و مادر قید دارد. زیرا آنها معصوم نیستند. خداوند محکی به دست ما داده است که در صورتی که آن ها فرزندشان را به شرک دعوت کنند، او دیگر نباید از آنها تبعیت کند. در حالی که آیه اولی الامر اطلاق دارد و مطلق است. یعنی اطاعت از خداوند و فرستاده اش و اولی الامر به زمان و مکان خاصی مقید نیست و از همه جهت اطلاق دارد. پس بر اساس این آیه، باید به عصمت اولی الامر ملتزم شویم. چرا که اگر ولی امر از روی سهو و خطا و نسیان به معصیت و کاری مخالف فرمان خدا امر کند، در حقیقت خداوند ما را به مخالفت فرمان خودش دعوت می کند و این تناقض است و اصلاً امکان ندارد. لذا این بحث، عقلاً رد شده است که اولی الامر (که در آیه «**أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرسولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم**» آمده است) فردی غیر از امام معصوم باشد. چون در جایی بالاخره خطا دارد. به

عنوان نمونه ای از علمای اهل تسنن نیز فخر رازی (که تفسیر ارائه کرده است و در فلسفه و کلام هم مهارت خاصی دارد و اهل سنت، به او «امام المفسرین» می گویند) در تفسیر خودش، جلد ۱۰، ص ۱۶۱ به دلالت آیه به عصمت اولی الامر اقرار می کند. هرچند که ما به اعتراف او نیاز نداریم و در حد کفایت در این زمینه روایت داریم، اما در مقام استدلال برای دعوت فرد مخالف به سوی حق، باید به نقطه ای برسیم که او خود برود و در کتاب های خودشان اعترافات بزرگان خودشان را ببینند. پس آیه شریفه بر عصمت اولی الامر دلالت دارد.

آیه سوم مورد گفتگوی ما، آیه ۱۱۹ سوره توبه است:

بِسمِ اللهِ الرحمنِ الرحیم

یا أَیهَا الَذینَ آمَنُوا اتَقُوا اللَهَ وَ کونوا مَعَ الصادِقینَ

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید و همراه با راستگویان باشید.

همراهی به دو صورت است: گاهی جسمی است. مانند همسفر شدن با کسی در یک سفر و گاهی همراهی به معنای پیروی در فکر و عقیده است. مثلاً می گویند فلان شخص، پیرو امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است. فلان شخص همراه فکری خلیفه اول است. یعنی از نظر اطاعت و موافقت، او را همراهی می کند و به اصطلاح در خط اوست. این نوع همراهی، حتی در صورتی که آن شخص را ندیده باشد هم ممکن است. مثلاً ممکن است فردی در شرق عالم باشد ولی کسی او را به لحاظ فکری همراهی کند و با او همراه باشد. شیعیان، در قرن حاضر با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هستند؛ در حالی که آن حضرت را ندیده و خدمت ایشان نرسیده اند و ما سعادت حضور در دوران امامت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را داریم. در طرف دیگر معتقدان به ابوبکر با او همراه هستند، گرچه پانزده قرن از دوران زندگی او می گذرد. پس در آیه مبارکه همراهی به معنای دوم است. وقتی خداوند همراهی با صادقان را به صورت مطلق و بدون قید آورده است، پس باید آنها معصوم باشند. از آنجایی که بحث ما با مخالفان شیعه است، برای شناخت «**صادِقین**» در این آیه، به سراغ روایت اهل تسنن می رویم تا بتوانیم مدعای خود را برای آنها ثابت کنیم. از جمله راویان **حدیث صادقین** در میان اهل سنت، مالک بن انس، ابو یوسف یعقوب، ابوبکر محمد بن عمر، ابوبکر احمد بن موسی، ابو نعیم عثمانی، جلال الدین سیوطی و شهاب الدین آلوسی و قاضی شوکانی هستند که بیشتر آنها صاحبان تفاسیر هستند. اما بررسی متن احادیث چه می گوید؟ ذیل این آیه، احادیث با متن های مختلف آورده شده است. از جمله روایاتی که مثلاً حاکم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل» و حافظ (که هر دو از علمای اهل تسنن هستند) به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده اند که مراد از «صادقین» در آیه شریفه، محمد و علی علیهما السلام هستند. روای دیگر، ابو یوسف یعقوب نیز از عبدالله بن عمر (پسر عمر بن خطاب، خلیفه دوم) چنین نقل کرده است:

اِبنِ عُمر قال: «وَ کونوا مَعَ الصادِقین»، یَعنی مَعَ مُحَمدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ.

در اینجا دایره روایت بازتر شده است (**مُحَمدٍ وَ اَهلِ بَیتِهِ**)؛ حاکم حسکانی هم این را در سند خود آورده است. فخر رازی هم (که مثل همیشه بی انصافی هایی دارد) به این روایت بی اعتنا بوده است، اما می گوید: «پروردگار متعال، به همراهی با راستگویان امر کرده است. در نتیجه، باید راستگویان در همه زمان ها وجود داشته باشند. و راستگویان، همان اجماع و اتفاق مسلمین است که هیچگاه بر باطل اجتماع نمی کنند تا زمانی که اتفاق بر باطل ممتنع باشد. و هرگاه بر چیزی اتفاق کنند که آن چیز حق است، همین؛ دلیل است بر حجیت اجماع». این خیلی بد است که فردی از جانب خودش بحث روایت را مطرح می کند. یعنی از روایتی که آورده شده، چشم پوشی می کند. البته فخر رازی در ادامه نظر شیعه را درباره آیه مبارکه مطرح می کند. با این وجود که این نظریه با سنت و روایت نبوی تطابق کامل دارد، متأسفانه باز هم به بهانه ناممکن شمردن شناخت امام، از پذیرش حق سر باز می زند و در این قضیه تعصب دارد. این مطلب

را می توانید در «تفسیر رازی»، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ جستجو کنید. در آنجا این بحث را بدون اشاره به روایات وارده از اهل تسنن مطرح کرده است.

در بحث عصمت، به آیات زیادی اشاره شد. ما چهار آیه را به عنوان شاخص برای شما بزرگواران بیان کردیم: یکی آیه تطهیر؛ دوم، آیه عهد (که به بحث امامت حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام و نفی ظلم از امام اشاره دارد)؛ سوم، آیه اولی الامر (که در آن اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر بدون قید و شرط مطرح شده است)؛ و چهارم، آیه همراهی با صادقین که در این زمینه روایات اهل تسنن را بررسی نموده و ملاحظه کردیم که در بیشتر آن ها راویان بزرگ اهل تسنن، پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را مصداق «**صادِقین**» قلمداد کرده اند.

آیات دیگری هم در این زمینه وجود دارد، مثل آیه

فَاسئَلوا اَهلَ الذکرِ إن کُنتُم لاتَعلَمون

این آیه هم بر عصمت دلالت می کند. در این آیه، به سؤال کردن از اهل ذکر امر شده ایم. امر به سؤال، یعنی پذیرش جواب و عمل به آن. از ائمه‌علیهم‌السلام نیز روایت شده است که باید به آن ها رجوع کنند و مسائل خود را بپرسند ولی بر ائمه‌علیهم‌السلام واجب نیست که به هر پرسشی پاسخ دهند. برای توضیحات بیشتر، به کتاب «الکافی»، جلد ۱، صفحه ۲۱۰ و ۲۱۱، حدیث سوم مراجعه کنید. وجوب عمل به پاسخی که به سؤال داده شده، به عصمت اهل ذکر دلالت می کند. چون خدا فرموده است: «اگر چیزی را نمی دانید، از اهل ذکر بپرسید.» اگر اهل ذکر به غلط راهنمایی کنند، خواه در مرحله دانستن وحی یا ابلاغ وحی و یا اجرای وحی، امر به سؤال کردن از آن ها امر حکیمانه ای از طرف خداوند نیست (نَعوذُ بِالله). پس وقتی خداوند به این مطلب امر می کند، خصوصیاتی در آن ها هست که این امر صورت می گیرد. به عبارت دیگر اگر آن ها معصوم نباشند، نواقصی در این امر خداوند رخ می دهد و نقض غرض می شود. خداوند بر بشر منت گذاشته و با نصب پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان او، هدایت را برای آن ها فراهم کرده است. مسلماً نصب امام و جانشین او عبث نیست، بلکه خداوند متعال از این کار هدف و غرض مهمی داشته است و این غرض، تنها با عصمت این حجت الهی محقق می شود. به هر حال اگر ما مراجعه و سؤال کنیم و این هدایت انجام نشود، در حقیقت آن غرض اصلی نقض می شود و کار عبثی خواهد بود. در حالی که خداوند، حکیم است و اصلاً کار عبث انجام نمی دهد.

بیان چند نکته در اینجا لازم است:

نکته اول: خداوند سبحان، به صورت مستقیم با بندگانش ارتباط برقرار نمی کند. میان خالق و مخلوق باید واسطه ای باشد تا این ارتباط را برقرار کند. واسطه های میان خدا و انسان ها نمی توانند از جنس مَلِک باشند. زیرا علاوه بر نیاز به انس گرفتن انسان با آن ها، الگوی عملی هم برای انسان نمی توانند باشند. خداوند در آیه ۹ سوره انعام می فرماید:

وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسونَ

اگر قرار بود فرستاده خداوند ملک باشد، او را به هیئت بشری در می آوردیم و بر آن ها چیزی می پوشانیدیم.اگر ملکی بیاید و به مردم آموزش بدهد، چون مردم او را الگوی عملی خودشان نمی یابند، نمی توانند قبول کنند.

نکته دوم: واسطه میان خدا و خلق، باید از سوی خدا تعیین شود و کسی نمی تواند در این امر دخالتی داشته باشد.

نکته سوم: خدا بعد از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله امامی نصب کرده است. از این رو هیچ کوتاهی از جانب پروردگار صورت نگرفته و رابطه میان خلق و خالق موجود است.

نکته چهارم: خداوند از نصب امام هدف و غرضی دارد که خواهان تحقق آن است. آنچه به ما مربوط است، هدایت ماست. ما نمی توانیم اهداف دیگر خداوند را تعیین کنیم، چون احاطه ای نداریم اما آنچه می دانیم، هدایت ماست.

نکته آخر: تأمین غرض و رسیدن به هدف از نصب امام پس از رسول خداﷺ در اطمینان مردم به آن امام الهی متوقف است. اگر مردم به آن امام اعتماد نداشته باشند و او را قبول نکنند، غرض الهی محقق نمی شود. به عبارت دیگر چنانچه مردم احتمال بدهند که امام و جانشین پیامبرﷺ مرتکب دروغ و خطا اشتباه می شود، بی گمان در رفتار و گفتار دیگر آنان هم شک می کنند و غرض الهی از نصب امام به عنوان هادی مردم اصلاً حاصل نمی شود.

این ها نکات مربوط به این آیه بودند که درباره شان گفتگو کردیم. تقریباً به پایان بحثمان رسیدیم. گفتگوهای ما در این جلسه، درباره عصمت امام بود. گفتیم کسی که هادی و سرپرست مردم است، باید معصوم و عاری از هرگونه گناه و خطا و سهو باشد. در همین مجال کوتاهی که توفیق داشتم در خدمت شما باشم، چهار آیه از قرآن در خصوص عصمت پیامبرﷺ و جانشینان و اهل بیت ایشان را بررسی کردیم و در این کوتاه سخن، این موضوع را اثبات کردیم که با توجه به آیات قرآن، پیامبرﷺ و جانشینان او، اولی الامر، اهل بیت و صادقین هستند. در آیه دیگر نفی ظلم از امام شده است و خداوند خطاب به حضرت ابراهیمؑ فرموده است: **لا یَنالُ عَهدِی الظالِمینَ** (عهد من به ظالمان نمی رسد).

پس عصمت پیامبرﷺ و جانشینان ایشان هم اثبات معنایی و هم مصداقی شده است. از نظر معنایی، یعنی «کسی که ظلم نمی کند» و از نظر مصداقی، یعنی کسانی که همراه پیامبرﷺ بوده و اولی الامر هستند که اطاعتشان قرین اطاعت پیامبرﷺ قرار داده شده است. این افراد، امیرالمؤمنینؑ و سایر اهل بیتﷺ هستند. یکی از شرایط امامت، عصمت است. به حکم روشن عقل و تصریح کتاب و سنت، تنها کسانی شایسته امامت و آمریت هستند که معصوم باشند. پس عصمت یکی از ویژگی هایی است که برای ثبوت امامت ضرورت دارد. در مورد اهمیت و جایگاه عصمت، همین بس که بحث عصمت، حتی یکی از مباحث مهم در حوزه اعتقادات است و هریک از فرقه های اسلامی، البته از نگاه خودشان، به آن پرداخته اند. ارتباط بحث عصمت با حجیت قول و فعل فرستادگان و برگزیدگان پروردگار، از حساسیت های مهم این بحث است که حداقل در حوزه پیامبران و پیامبر اکرمﷺ، البته با اختلافاتی، مطرح است. یعنی به یُمن وجود روایات اهل بیتﷺ و نوری که (الحمدُ لله) ما شیعیان از وجود این بزرگواران داریم، تعریف عصمت در دیدگاه شیعه متفاوت است. اما کلیت آن به این صورت است که فرستاده الهی در دریافت، ابلاغ و اجرای وحی عاری از خطاست. ما به دایره وسیع تری از عصمت قائل هستیم که در مجال خودش ان شاءالله گفتگو می کنیم. آیات دیگری نیز در رابطه با بحث عصمت وجود دارند که گفتگو درباره آنها به مجال دیگری نیاز دارد اما در این جلسه به طور کلی بحث عصمت پیامبرﷺ و جانشینان او را در چهار آیه از قرآن مورد بررسی قرار دادیم. در ادامه، آیات را مرور می کنیم تا در بحث و مناظرات ارشادی بتوانیم از آنها استفاده کنیم:

اولین آیه، «آیه تطهیر» بود:

بِسمِ اللهِ الرحمَنِ الرحیم

اِنما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یُطَهرَکُم تَطهیراً

آیه دوم، «آیه عهد» بود که به درخواست حضرت ابراهیمؑ در مورد رسیدن امامت به ذریه ایشان مربوط می شد:

وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْراهيمَ رَبهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمهُن قالَ إِني جاعِلُكَ لِلناسِ إِمامًا قالَ وَ مِنْ ذُرِيتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظالِمينَ

خداوند در مورد وجود امام در نسل حضرت ابراهیم(ع) به ایشان تذکر می دهد که عهدش به ظالم نمی رسد. پس نتیجه می گیریم کسی که قرار است امام باشد و از طرف خدا به امامت برسد، نباید ظالم باشد و در طول زندگی اش نباید ظلم کند.

ظلم را هم تعریف کردیم و انواع آن را گفتیم که عبارت است از: ظلم به نفس خودش، ظلم به مردم و ظلم به رابطه خودش با خداوند. پس این فرد الزاماً معصوم است که ظلمی در هیچ یک از سه وجه فوق نمی کند.

آیه سوم، «آیه اولی الامر» بود:

بِسمِ اللهِ الرحمَنِ الرحیم
یا أَیهَا الذینَ آمَنوا أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرسولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم

در این آیه هم، خداوند به اطاعت از خدا و رسول(ص) و اولی الامر دستور مطلق می دهد. پس وقتی خداوند دستور مطلق به اطاعت از فردی می دهد، از آن فرد (که اولی الامر یا پیامبر است) امکان ندارد خطایی سر بزند. چون در این صورت، خدا به اطاعت از فردی خطاکار، چیزی که خودش ما را نهی کرده، دستور داده است. از آنجایی که خداوند به نهی فعل خودش دستور نمی دهد و این تناقض است، پس رسول و اولی الامر باید دارای مقام عصمت باشند.

آخرین آیه، «آیه همراهی با صادقین» بود:

بِسمِ اللهِ الرحمنِ الرحیم
یا أَیهَا الَذینَ آمَنُوا اتَقُوا اللَهَ وَ کونوا مَعَ الصادِقِینَ

این آیه، به ما دستور می دهد تقوای الهی پیشه کنیم و با صادقین باشیم. نفرموده است که از صادقین باشیم، بلکه عبارت **«کونوا مَعَ الصادِقِین»** نشان می دهد که صادقین، عده ای غیر از ما هستند و ما باید با آن ها همراهی داشته باشیم. شاهد مثال ما، حتی روایات اهل تسنن است که منظور از «صادقین» در این آیه را علی(ع) و پیامبر اکرم(ص) دانسته اند و در تمام روایاتشان، نام محمد(ص) و علی(ع) آورده شده است. پس نشان می دهد «صادقین» غیر از ما هستند و مقام خاصی است.

در این چهار آیه، عصمت امام، صدق داشتن و ظلم نکردن ایشان، دور شدن رجس از آنان توسط خداوند و لزوم اطاعت بدون قید و شرط از آن ها به ما دستور داده شده است. البته همان طور که گفتیم، آیات دیگری هم وجود دارد ولی ما این چهار آیه را به عنوان شاخص انتخاب کردیم.

آیه دیگر،

فَاسئَلوا اَهلَ الذکرِ إن کُنتُم لاتَعلَمون

است که در دو آیه از قرآن آمده است و به همین موضوع اشاره دارد که ما باید از اهل ذکر بپرسیم. این دستور به پرسش نشان می دهد که من هر نکته دینی و زندگی و رفتاری و هر چیز دیگری را از آن ها بپرسم، بالطبع آن ها نباید به غلط مرا راهنمایی کنند. چون در این صورت، خداوند به مخالف با دستور خودش فرمان می دهد؛ در حالی که خداوند حکیم است و چنین کاری انجام نمی دهد.
بنابراین از این آیات اثبات می شود که کسانی که در زندگی ما باید الگو باشند و از آنها بپرسیم و اطاعت کنیم، ظلم نمی کنند و اطاعت از آن ها بر ما واجب است و آن ها از هر گناهی، چه عمدی و چه سهوی و از روی نسیان، دور هستند.

این مباحث را در جلد دوم کتاب «جواهر الکلام»، «معرفة الامام» و «الامام»، نوشته آیت الله سیدعلی حسینی میلانی می توانید ملاحظه کنید.